

بقلم : آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضت‌های ملی ایران

(۹)

قیام پرشور استاذسیس خراسانی

از جمله قیام‌های متعددی که بعد از قتل ناجوانمردانه ابومسلم بدست منصور خلیفه سفاک عباسی پی در پی در ایران بوقوع پیوست قیام مرد دلیر و وطن پرستی بنام استاذسیس خراسانی است ، استاذسیس در سال ۱۵۰ هجری در خراسان بنام و خونخواهی ابو مسلم قیام کرد .

بطوریکه مورخان نوشته‌اند در اندک مدتی سیصد هزار نفر گرد او جمع شدند. از نسب استاذسیس در منابع موجود چیزی بدست نمی‌آید ، اما ابن اثیر در کامل‌التواریخ می‌نویسد (۱) (گفته‌اند که او جد مادری مأمون و پدر مراجل مادر مأمون است ، و پسرش غالب خال مأمون همان است که مأمون بهمدستی وی فضل بن سهل ذوالریاستین را کشت.)

مراجعل مادر مأمون را مورخان از بادغیس دانسته‌اند که استاذسیس نیز گویا از آنجا برخاسته است در صورتیکه بتصریح ابن اثیر ولادت مأمون در نیمه ربیع الاول سنه ۱۷۰ هجری یعنی بیست سال پس از قیام استاذسیس اتفاق افتاده و با حساب بالا صحت این خبر مورد تردید است .

شاید این نسبت را بعدها جعل کرده‌اند تا نسب مأمون را از طرف مادر بزرگان ایران ببیوندند ، ولی بعضی از مورخان خیزران مادر هادی و هارون الرشید خلفای

بنی عباس را دختر استازسیس دانسته‌اند و نوشته‌اند که این زن توسط پدر ایشان مهدی جزء حرم قرار گرفته و در نتیجه دو فرزند مذکور که هر دو نیز بنوبت بر مسند خلافت عباسیان تکیه زدند از او بوجود آمده‌اند .

از وضع زندگی او نیز قبل از سال ۱۵۰ هجری که آغاز خروج و قیام اوست اطلاع صحیح و روشنی در دست نیست فقط از فحوای قول سیوطی در تاریخ الخلفاء (۱) برمی‌آید که وی در خراسان امارت داشته و ظاهراً از حکم داران و فرمانروایان محترم و با نفوذ آن سامان بشمار میرفته است حتی وقتی بنا بقول یعقوبی از اینکه مهدی را بولیعهدی خلیفه منصور بشناسد سر فروپچیده است. از این دو نکته بر می‌آید که قبل از حادثه خروج نیز در میان مردم خراسان که روزی در فرمان ابومسلم بودند نفوذ وی بقدری بوده است که در اندک مدتی می‌توانسته است صدها هزار نفر را بمخالفت خلفای عباسی تجهیز کند . ماجرای جنگهای او را بیشتر مورخان از طبری گرفته‌اند وی در طی حوادث سال ۱۵۰ هجری می‌نویسد : دیگر از وقایع این سال خروج استازسیس با مردم هرات و بادغیس و سیستان و شهرهای دیگر خراسان بود . گویند باوی نزدیک سیصد هزار مرد جنگجو بود و چون بر مردم خراسان دست یافتند بسوی مرو رود رفتند . اجثم مرو روزی با مردم بر آنان بیرون آمد و با وی جنگی سخت کردند اجثم کشته شد و بسیاری از مردم مرو روز هلاک شدند و عده‌ای از سرداران نیز که معاذ بن جبل ، جبرئیل بن یحیی . حماد بن عمر . ابوالنجم سیستانی و داود بن کراز از جمله آنان بودند هزیمت شدند .

منصور در این هنگام در برزان مقیم بود خازم بن خزیمه را نزد مهدی فرستاد مهدی وی را بجنگ استازسیس نامزد کرد و سردارانی باوی همراه نمود . گویند معاویه بن عبدالله وزیر مهدی کارخازم را خوار مایه می‌گرفت و در آن هنگام که مهدی به

نیشابور بود معاویه بخازم و دیگر سران نامدها میفرستاد و امر و نهی میکرد . خازم از لشکر گاه به نیشابور نزد مهدی رفت و خلوتی خواست تا سخن گوید . ابو عبدالله نزد مهدی بود گفت از وی باک نیست سخنی که داری باز نمای خازم خاموش ماند و نگفت چون عبدالله برخاست و برفت و خلوت دست داد از کار معاویه بن عبدالله بدو شکایت برد و اعلام کرد که وی بحرب استازسیس نخواهد رفت جز آنگاه که کار را یکسره بوی و گذارند و در گشودن لوای سردارانش مازون دارند و آنان را بشنوائی و فرمانبرداری وی فرمان نویسند مهدی پذیرفت . خازم بلشکر گاه باز آمد و برای خود کار کردن گرفت لوای هر که خواست بگشود و از آن هر که خواست بر بست . از سپاهیان هر که گریخته بود باز آورد و بر یاران خود بیفزود لیکن آنان را در پشت سپاه جای داد و بواسطه بیم و وحشتی که از هزیمت در دلشان راه یافته بود در پیش سپاه ننهاد . پس ساز جنگ کرد و خندقها بکند . هیشم بن شعبه بن ظهیر را بر میمنه و نهارین حصین سغدی را بر میسره گماشت و بکار بن مسلم عقیلی را بر مقدمه و ترار خدای را که از پادشاه زادگان عجمی خراسان بود بر ساقه بداشت . لوای وی باز برقان با غلامی از آن وی بسام نام بود پس با آنان خدعه آغاز کرد و از جائی بجائی و از خندقی بخندقی می رفت . آنگاه بموضعی رسید و از آنجا فرود آمد و بر گرد سپاه خود خندقی کند و هر چه وی را در بایست بود با همه یاران خود اندرون خندق برد و خندق را چهار دروازه نهاد و بر هر یک از آنها چهار هزار کس از یاران بر گزیده خویش بداشت و بکار را که صاحب مقدمه بود دو هزار تن افزون داد تا جملگی هیجده هزار کس شدند . گروه دیگر که یاران استازسیس بودند با بکندها و بیلها و زنبه‌ها پیش آمدند تا خندق را بینبارند و بدان در آیند پس بدروازه که بکار بر آن گماشته بود روی آوردند و آنجا چنان در حمله بسختی پای فشر دند که یاران بکار راه چاره جز

گریز نماند . بکار چون این بدید خود را فرو افکند و بر دروازه خندق بایستاد و یاران را ندا داد که ای فرومایگان می خواهید اینان از دروازه ای که بمن سپرده اند بر مسلمانان چیره گردند اندازه پنجاه کس از پیوندان وی که آنجا با وی بودند فرود آمدند و از آن دروازه دفاع کردند تا قوم را از آن سوی برانند . پس مرد سگزی که از یاران استازسیس بود و او را حریش می گفتند و صاحب تدبیر آنان بشمار هیرفت بسوی دروازه که خازم بر آن بود روی آورد خازم چون آن بدید کس پیش هیثم بن شعبه که در میمنه بود فرستاد و پیام داد که تو از دروازه خویش برون آی و راه دیگری جز آنکه ترا بدروازه رساند در پیش گیر اینان سرگرم جنگ و پیش روی هستند چون بر آمدی و از دیدگان آنان دور گشتی آنگاه از پشتشان در آی در آنروزها سپاه وی خود رسیدن ابی عون و عمر و بن سلم بن قتیبه را از طخارستان می بیوسیدند خازم نزد بکار نیز کس فرستاد که چون رایات هیثم را ببینید که بس و پشت شما بر آمد بانگ تکبیر بر آورید و گوئید سپاه طخارستان فرا رسیده . یاران هیثم چنین کردند و خازم بر حریش سگزی در آمد و شمشیر در یکدیگر نهادند در این هنگام رایات هیثم و یارانش را بدیدند ، در میان خود بانگ بر آوردند که اینک مردم طخارستان فراز آمدند . چون یاران حریش را تنها بدیدند یاران خازم بسختی بر آنان بتاختند ، مردان هیثم با نیزه و پیکان بدیدارشان شتافتند و نهار بن حصین و یارانش از سوی میسره و بکار بن مسلم با سپاه خود از جایگاه خویش بر آنان در افتادند و آنانرا هزیمت کردند . پس شمشیر را در آنها نهادند و بسیاری از آنان بر دست مسلمانان کشته شدند نزدیک هفتاد هزار کس از آنها در این معر که تباہ شد و چهارده هزار تن اسیر گردید . استازسیس با عده اندکی از یاران بکوهی پناه برد ، آنگاه آن چهارده هزار اسیر را نزد خازم بردند بفرمودت آنان را گردن زدند و خود از آنجا بر اثر استازسیس برفت تا بدان کوه که وی بدار پناه گرفته بود بر سید . آنگاه خازم و استازسیس

و اصحاب وی را حصار داد تا وقتی که بحکم ابی‌عون رضا دادند و فرود آمدند. چون بحکم ابی‌عون خرسند گشتند وی بفرمود تا استازسیس را با فرزندانش بند کنند و دیگران را آزاد نمایند آنان سی‌هزار کس بودند و خازم این از حکم ابی‌عون مجری کرد و هر مردی را از آنان دو جامد در پوشید و نامدای بسوی مهدی نوشت که خدایش نصرت داد و دشمن تباہ کرد، مهدی نیز این خبر را بخلیفه منصور نوشت اما محمد بن عمر چنین یاد کرده که بیرون آمدن استازسیس و حریش در سال ۱۵۰ بود و استازسیس در سال ۱۵۱ بگریخت (۱)

همین روایت را که طبری در باب خدعه و نیرنگ خازم آورده است پس از وی کسانی مانند ابن اثیر (۲) و ابن خلدون (۳) و سیوطی (۴) بی‌کم و کاست نقل کرده‌اند. با اینهمه فرجام کار وی درست روشن نیست. از این عبارت طبری که می‌گوید: (خازم بمهدی نامه نوشت که خدایش پیروزی داد و دشمنش را هلاک گردانید.) چنین برمی‌آید که پس از گرفتاری وی را کشته باشند اما مورخانی که روایت را از طبری گرفته‌اند مانند خود او در باره کشته شدن استازسیس بتصریح چیزی نگفته‌اند گویا او را با فرزندانش بیغداد فرستادند و در آنجا هلاک کردند حافظ ابرو در زبدة التواریخ می‌نویسد (۵) (استازسیس پیش ابی‌فرعون آمد و ابی‌فرعون او را مقید ساخته پیش مهدی فرستاد و آن مردم را بگذاشتند و ابن خازم هریکی را که بدان کوه رفته بودند دو جامه بداد و فتحنامه پیش مهدی فرستاد و مهدی نیز فتحنامه

۱- طبری جلد ۶ صفحه ۲۷۸.

۲- تاریخ کامل جزء سادس صفحه ۲۱۹.

۳- کتاب العبر جلد ۳ صفحه ۱۹۸.

۴- تاریخ الخلفا صفحه ۱۷۴.

۵- زبدة التواریخ نسخه خطی مجلس.

را باسر استازسیس پیش منصور فرستاد) از این قرار گویا خازم اورا نزد مهدی فرستاده و مهدی بکشتن او فرمان داده باشد. روایات و اخبار پراکنده که در کتابهای تازی و فارسی دیده شد بر آنچه از طبری و ابن اثیر نقل گردید چیز تازه نمیافزاید گویا تقدیر آن است که این سیمای باشکوه و پر مهابت در سایه روشن های دهلیز تاریخ همواره مبهم و اسرار آمیز اما درخشان و جالب توجه باقی ماند.

در پایان مقال این نکته مهم را ناچار باید افزود که نهضت استازسیس فقط سیاسی نبود و اهمیت جنبه دینی آن نیز از جنبه سیاسی کمتر نیست. اینکه نوشته اند دعوی نبوت داشته و یارانش کفر و فسق ظاهر کرده اند تعبیر است از خشم و تعصب مورخان مسلمان از جنبه دینی این نهضت، بعضی از خاور شناسان خواسته اند اورا یکی از موعود هائی که در سنن زرتشتی ظهور آنان را انتظار می برند بشمارند، در واقع وی در سرزمین سیستان سرزمینی که ظهور موعودهای مزدیسنان همه از آنجا خواهد بود یاران و هواخواهان بسیار داشت و در آنجا نیز مانند همه جا دعوت وی را با شور و شوق پاسخ دادند همان سالی که وی در خراسان قیام کرد در بست نیز ظاهراً مردی بنام سید بن شداد و آن رویه المجویسی بیاری وی برخاست و با گروهی بزرگ بدو پیوستند و چون قوی شد قصد سیستان کرد (۱) بعلاوه وی تقریباً در پایان هزاره که از ظهور پارتها می گذشت قیام کرده بود با اینهمه بعید بنظر می آید که ایرانیان آن زمان با وجود اوصاف و شروطی که روایات و سنن زرتشتی در باره (موعود) دارند وی را بمثابه موعودی بجای (هوشیدر) و (هوشید ماد) و (سوشیان) تلقی کرده باشند.

مؤلف مجمل التواریخ آرد (۲) : در این وقت (زمان منصور خلیفه) استازسیس

۱- تاریخ سیستان صفحه ۱۴۲-۱۴۳.

۲- مجمل التواریخ و القصص صفحه ۳۳۲.

از سجستان خروج کرد و خراسان بشورید و منصور باز مهدی را بخراسان فرستاد و مهدی حمید بن قحطبه را از آن جا بفرستاد تا با استازسیس حربها کرد ... بعد از دو سال حمید بن قحطبه براستانسیس ظفر یافت .

مطابق نوشته بیشتر مورخان طبق رویه معمول خلفای بنی عباس استازسیس نیز بدستور خلیفه منصور در سال ۱۵۱ هجری در بغداد بدار آویخته شد .

این بود پایان قیام پرشور ملی دیگری که علیه سلطه اعراب در ایران بوقوع پیوست و پس از آن خود نمائیهای درخشانی در پیشگاه تاریخ پرافتخار ایران عاقبت در برابر قدرت نظامی و از همه مهمتر خدعه و نیرنگ جبلی عباسیان تاب مقاومت نیاورد و مانند دیگر قیامهای میهنی ایرانیان در قرن دوم هجری با منتهای بی‌رحمی سرکوبی گردید .

(ناتمام)



حکایت

پادشاهی پسری باریبی داد و گفت این فرزند را چنان تربیت کن که یکی از فرزندان خویش را گفت فرمان بردارم . سالی چند براین بگذشت و سعی ادیب بجائی نرسید و پسران او در فضل و بلاغت منتهی شدند ملك دانشمند را مؤاخذات و معاشرت فرمود که وعده خلاف کردی و شرط وفا بجا نیاوردی گفت بررأی ملك مخفی نما ناد که تربیت یکسان است ولیکن طبایع مختلف .

(سعدی)